

## گره را با گره نه میتوان باز کرد!

همه ی بدبختی های ما ناشی از این است که نسل کهنه و قدیم ما به تحجر مبتلاست و نسل جدید ما به تجدد معتاد !

پیوسته به گذشته قسمت سوم :



محمد امین فروتن

چنانچه در نخستین و دومین قسمت این نوشتار در مبحث « طبقه بندی رؤس اختلاف میان این دو نگاه به تاریخ و انسان ! » به برخی از تفاوت ها و درعین حال نکات مشترک این دو جریان فکری در مورد مسأله نوع مناسبات با شهروندان غیر مسلمان در کشورهای غربی و عمدتاً صنعتی جهان معاصر اشاراتی داشتیم و حاملان هر دو قرئت از دین مقدس اسلام را دنباله رونافهمیده و نا خواسته نظام سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر سرنوشت کشورهای غربی گردیده اند خواندیم به دلیل اینکه به وضاحت می بینیم و از فحوای بیانات و سخنرانی های داغ تلویزیونی اسلام شناسان امریکا نشین هر دو جناح یعنی گروهی که خود را « قرآنیون » می نامند و همچنان کسانی که این گروهی از « قرآنیون » را منکران احادیث و در بسیاری زمینه ها دشمنان دین اسلام میخوانند و به عنوان مدافعان « سنت رسول الله » و مبلغان راستین اسلام توحیدی در برابر فرهنگ و تمدن غربی !! به مقابله می پردازند نیز شنیده میشوند بر معیوبیت بنیادی و تاریخی ی این دیالوگ صحه میگذارد . بدون شک این عیب متضاد و پارادوکسیال بنیادی را باید در پارامتر های فکری و بینیش معیوبی جستجو کرد که آثار و رسوبات گشوده آن بر تحلیل ها و فتوی های فقهی هر دو تیپ از تیوری پردازان و اسلام شناسان سایه افکنده است . به هر صورت آنچه در این ساختار فکری و جهان بینی این دو تفکر قابل تأمل و بررسی سیاسی و مطالعه اجتماعی میباشد این است که هر دو گروه بدون اندکترین ارزشی که به فرآیند « اجتهاد » و اصل « عقلانیت جمعی » باید قائل باشند برای زندگی و حیات بشر بصورت جامد و غیر عقلانی برنامه ریزی میکنند . از همین جاست که هر دو جناح در حوزه کشف ماهیت و جوهر انسان شناسی از یک فورمول پیروی میکنند . بنابراین امروز نظام سرمایه داری حاکم بر قلمرو جوامع غربی با هر دو طرز تفکری که بصورت مختصر از آن یاد آوری شد از پایگاه ذاتی « سکولار و علم برای علم !! » یکسان برخوردار میکنند و شبه دانشمندان و کارشناسان این دو طیف را بصورت برده های نیازمند و ذلیل در خدمت خویش گرفته اند . شعاری که از طرف روشنفکران چند سال اخیر به عنوان آخرین تجربه

فرهنگی و تاریخی در کشورهای غربی بویژه ایالات متحده امریکا مطرح شده « بازگشت به قرآن » است که بدون شک یک شعار بسیار جذاب و دلپذیر بشمار میرود ، اما من میخواهم بگویم که بازگشت به کدام قرآن و با چه تفسیر و برداشتی ؟ آیا قرآن تنها به مثابه پاره های از کاغذ که در نخستین روزگاراران اسلام و به روایتی در زمان خلافت حضرت عثمان سومین خلیفه ای از مسلمانان جمع آوری شده و بحیث شیئ متبرکی در دست جهل و به عنوان پرچمی برسر نیزه های جنایت برآفرشته میشوند ؟ یا قرآن کتابی که برخلاف آنچه مؤمنین امروزی می پندارند و بی ایمانان قیاس میکنند – بیشترین توجه اش به طبیعت ، زندگی و آگاهی و عزت و قدرت و پیشرفت و کمال است و این کتاب را که آئینه کائنات ، جامعه و تاریخ است و با مراجعه به فرآیند دینامیک و پویای اصل « اجتهاد جمعی » نقشه راه همه نسل ها و در تمامی عصرها گردد و از آن روزی که به « حيله دشمن » و به کمک دوستان نادان مغز اش را گذاشتند و تنها جلد اش مصرف پیدا کرد و از آن هنگام که این **آئینه کائنات و تاریخ انسان** را که خواندنی و کشف شدنی است دیگر نخواندند و کشف نکردند ، به قول دانشمندی برای تقدیس و تَبْرُک و کوچ کشی و عروسی واموات بکار رفت و از آنگاهی که دیگر درمان درد های فکری و روحی و اجتماعی را در او جستجو نکرد، تنها وسیله شفای امراض جسمانی چون درد کمرو قُلنج گشت !! و دیگر ندای ملکوتی اش بر قلمرو **تاریخ اجتهاد** و تمدن بشری ساکت گشت و خاموش شد و بالاخره میبینیم که با گذشت بیش از هزار و چهارصد سال تمام در خدمت اموات قرارش داده اند و عاشقانه نثار ارواح گذشته گانش میکنند و ندایش از قبرستان های هر قوم و هر قبیله ای از ما بگوش میرسد . حتی با صداهای خطرناکتری گفتند : اصلاً قرآن حقیقی دست امام زمان است و هرگاه ظهور فرمآند با خود خواهند آورد و قرآن فعلی ، نسخه اصلی قرآن نیست بلکه با برداشتن برخی آیات از آن تحریف شده است ...!!! که اینگونه شعارهای زشت و دشمنانه کار رایکسره تمام میکند ؛ باید گفت که این پروژه و چنین اظهارات از سوی علمبرداران مذهب بویژه از تبار شبه روشنفکران دینی و مترقی که داعیه داران آشتی و گفتگوی مستقیم میان ادیان بزرگ آسمانی اند مصرف برپائی چنین مناظره ها فقط و فقط در راستای اشباع غرایزی از شهرت طلبی این قبیله باید جستجو کرد !!

گفتیم که اساساً و اصولاً هر دو گروهی که در زمین نظام سرمایه داری غرب با هم به مقابله پرداخته اند در حوزه علوم انسانی و فلسفه تاریخ بر منشأ واحد و معیوبی متوصل گشته اند. و آن زیربنای محکم مگر معیوب فلسفی منشأ نوع انسان بدون کشف رابطه علمی وی با هستی به عنوان « آدم » است زیرا از نوع نگاه هواداران هر دو جریان و حاملان هر دو قرئت به قصه خلقت آدم که زیربنای فلسفه تاریخ محسوب میشود این تشابه اندیشه و بینش آنها را میتوان در یافت . این نوع نگاه به تاریخ در مغائرت به جهان بینی توحیدی مبنی بر توحید جهانی یعنی اعتقاد به وجود یک اراده آگاه نیرومند، خلاق و منطقی که بر هستی حاکم است و ثنویت دیالکتیکی بشری یعنی اعتقاد بر اینکه انسان اراده ای است که با آگاهی و اراده و خلاقیت خویش همواره در حد « شدن » است و در این شدن که از منهای بی نهایت از لجن ته نشین شده تا متعالی ترین ذات ، به اضافه بی نهایت ، روح خدا در حرکت است ، قرار دارد. لهذا کاملاً طبیعی است که فرآورده های چنین نگاه معیوب و کشف نا شده به انسان و هستی ، در حوزه حقوقی و سیاسی نیز بر علاوه صحه گذاشتن بر سیستم طبقاتی اقتصاد بازار آزاد ، نوعی « اشرافیت سلطانی » را توجیه شرعی کنند .

یکی از مهمترین و شگفت انگیز ترین وجوہات مشترکی که به مثابه یک مغالطه پارادوکسیال تاریخی میان حاملان این دو رویکرد و گفتمان وجود دارد همانا انگیزه واحد تاریخی و جغرافیایوی است که از سوی فعالان سیاسی و فکری این گفتمانها با جدیت پیگیری میشود . بسیاری از عناوین و مقولاتی که حاملان و هواداران هر دو جریان فکری برای نهادینه سازی آنها در تلاش اند از لحاظ مؤقیعت تاریخی و جغرافیایوی با شرائط معاصر هیچگونه انطباقی ندارد ، مثلاً وقتی فقیهان و دانشمندان نخستین روزگار و یاهم زمانه های دیگری در تاریخ اسلام ، باتوجه به شرائط سیاسی دولت ها و مؤقیعت های جغرافیایوی جوامع اسلامی احکام حقوقی و فقهی خاصی را تدوین و تسوید نموده اند ، علماً و دانشمندی که در قرن بیست و یکم رسالت ووجیبه دینی و انسانی خود میداند تا در راستای تحقق عملیه " امر با المعروف ونهی عن المنکر " به مثابه داعیان راستین جامعه عرض اندام کنند همان مستندات فقهی و حقوقی ی را که قبلاً و در شرائط خاص تاریخی و چگونگی نوع حاکمیت در جوامع بشری برای زندگی شهروندان همان عصر تدوین یافته بود برای استمرار حیات سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی شهروندان و باشنده گان دهکده جهانی قرن بیست و یکم کنونی نیز عرضه میکنند .

البته باید اذعان کرد که بیشترین و شگفت انگیز ترین نوعی از این تضاد آنگاه به نمایش گذشته میشود که دانشمندان قرن بیست و یکم نه میتوانند بدون توجه به ابعاد حقوقی نظام سیاسی گذشته یعنی در نظر داشت این معادله که فقیه زمان گذشته در کدامین شرائط حاکمیت و برویت چه مصالح سیاسی و جغرافیایوی چنین احکام فقهی را استخراج نموده اند کشف کنند ؟ آیا حین صدور فتوی و وضع قوانین برای جامعه ازسوی فقهای دینی در آن روزگار حاکمیت از آن مسلمین بود و دیگران بویژه پیروان آدیان دیگر " مسیحیت و یهودیت " در یک اقلیت قرار داشتند ویا هم برخلاف ، نظام سیاسی حاکم بر جامعه در دست اکثریت مسیحی و یاهم یهودی قرار داشت که فقها و علمای مسلمان آن روزگار برای ادامه زندگی اجتماعی مسلمانان در زیر سلطه حاکمیت رژیم مذهبی مسیحی یا هم یهودی که شهروندان مسلمان یک " اقلیت " کوچک آن جامعه را تشکیل میداد با استخراج از اصول و مبانی دین اسلام قوانین اجتماعی و حقوقی تدوین مینمودند ؟

**ادامه دارد**